

پیشوایان بزرگ ما

علی دوانی

ضامن استقلال ایران

ما مسلمانیم و شیعه دوازده امامی میباشیم، یعنی عقیده داریم که بفرمان خدا و پیغمبر بعد از رحلت قُدَّعَظِيمِ الشَّانِ اسلام رسول اکرم (ص) باید دوازده شخصیت عالیقدر که هر کدام در زمان خود، شایسته ترین مردم روی زمین بودند، به ترتیب به رهبری و رهنمائی جامعه اسلامی برگزیده شوند.

حال اگر خلفای جور و حکام ستمگر، حق مسلم آنها را که پیشوای مسلمانان باشد، غصب کردند، یا مردم کم رشد و دنیا پرست، آنها را از صحنه سیاست و حکومت اسلامی کنار گذاشتند، دلیل بر پیشوا نبودن آنها نیست!

ما حضرت امیر المؤمنین علی (ع) و دو فرزند عالیقدرش امام حسن و امام حسین علیهما السلام و نه امام دیگر که همه از دودمان امام حسین (ع) میباشند، همه را پیشوایان لایق و امامان واقعی خلق می دانیم.

با اینکه ابرهای تیره هوا پرستی و جاه طلبی خلفای اموی و عباسی، بظاهر آفتاب جهانتاب وجود آنان را، پوشانید، ولی آفتاب که همیشه در ابر پنهان نمی ماند! و هر طور شده اشعه وجود خود را بمال وجود میرساند، و جهانیان را رهبری و راهنمائی میکند، هر چند شب پره های تیره بخت نخواهند. یکی از پیشوایان عالی مقام ما امام هشتم حضرت علی بن موسی - الرضا (ع) است، که بنا بر مشهور در روز یازدهم این ماه در مدینه قدم بصحنه این جهان نهاد. برای درک مقام عالی و اهمیت وجود مسعود این امام پاکسرت کافی است که گفته پدر عالیقدرش امام موسی کاظم را بنظر آوریم که میفرماید: «پدرم حضرت صادق (ع) بارها بمن میفرمود: دانشمند دودمان پیغمبر در صلب تو است. کاش من او را میدیدم! او همان امیر مؤمنان علی علیه السلام است.»

حضرت امام رضا (ع) با پنج تن از خلفای بنی عباس، منصور، هادی، مهدی، هارون و مأمون هم‌عصر بود. پدرش امام موسی کاظم (ع) توسط هارون الرشید، که بمقام علمی و معنوی و موقعیت ممتازی رشک‌میرد، و می‌توسید که مبادا مسلمانان با وی بیعت کنند و با تشکیل دولت علوی دودمان عباسی را براندازند، به بغداد جلب شد و سالها در زندان هارون مجبوس بود و سرانجام در زندان بغداد جان بجان آفرین تسلیم کرد.

در این مدت امام رضا در مدینه و تحت نظر بود، شیعیان مخفیانه حضرت را ملاقات می‌کردند و مسائل و حوائج خود را می‌پرسیدند، و پاس‌های شایسته می‌شدند، و بدینگونه سالها گذشت تا آنکه فرعون بنی عباس هارون الرشید در خراسان درگذشت، و ایرانیان خراسان که تعداد قابل ملاحظه‌ای از رجال و متنفذین شیعه هم در میان آنها بود، مأمون فرزند او را بخلافت منصوب و انصاف ایالت ایران را از حکومت بغداد که پسر دیگر هارون «محمد امین» را بخلافت نصب کرده بودند، اعلام داشتند.

میان امین و مأمون بر سر حاکمیت ممالک اسلامی، جنگ در گرفت، و در نتیجه لشکر امین شکست خورد، و بغداد مقر خلافت توسط «طاهر ذوالیمینین» سردار ایرانی مأمون سقوط کرد، و از آنروز ایران و عراق و بقیه ممالک اسلامی خاورمیانه درست جزو قلمرو حکومت مأمون در آمد. ولی با این وصف مأمون که مادرش ایرانی بود، توقف در خراسان و ایران را از رفتن به بغداد مقر خلافت بهتر میدانست، بهمین جهت در «مرو» اقامت گزید، و از همانجا بر سر اسر نیای اسلام حکومت می‌کرد.

مورخین شیعه و سنی درباره علت دعوت مأمون خلیفه عباسی، از حضرت امام رضا (ع) برای آمدن بایران و خراسان، مطالبی گفته‌اند، که بنظر ما چنانکه میباید، درست تجزیه و تحلیل نشده و موضوع باین مهمی هنوز در پرده ابهام مانده است.

آنچه بنظر ما میرسد، اینست که مأمون تحت تأثیر نفوذ شیعیان خراسان، که از حکومت عباسیان سنی مذهب دلخوش نبودند، بفکر این افتاد که برای حفظ مقام خلافت خود، حضرت رضا علیه السلام را با احترام زیاد بخراسان دعوت کند، و بمالی‌ترین مقام، یعنی ولایت-عهده منصوب دارد!

مأمون از این راه دو نتیجه میگرفت: یکی اینکه ناراضقی شیعیان از خلفای عباسی و بالاخص پدرش هارون الرشید که امام موسی کاظم را مسموم کرده بود، تسکین دهد، دیگر اینکه قدرت و نفوذ حکام و متنفذین ایرانی را که مایل بخاندان پیغمبر بودند، برای خود محفوظ

نگاه دارد البته در این میان منظوره‌های دیگری نیز عملی می‌شد، که از هر جهت مأمون را در قبضه کردن قدرت کامل و نیل بحاکمیت مطلق آسوده خاطر می‌ساخت. زیرا با دعوت حضرت رضا، از مدینه بمرکز حکومت خود، هر گونه جنبش شیعیان و علویان را علیه خود و بنی عباس خنثی می‌نمود، و ضمناً منصب ولایت عهدی حضرت، خود بهترین حربه‌ای بود که می‌توانست بموقع، علیه آنحضرت بکاربرد، و او را جاه طلب معرفی کند و بدینگونه از مقام معنوی حضرت در نظر شیعیان بکاهد. بخصوص که ولایت عهدی حضرت جز اسم چیزی نبود، و تمام قدرت و اختیارات در دست خود خلیفه بود، و فقط در خطبه و سکه نام حضرت را می‌بردند، تا همه را راضی نگاهدارد. مأمون در سال ۲۰۰ هجری، رجاء بن ضحاک و گروهی از رجال کشور و مخصوصاً خود را بمدینه فرستاد، تا امام رضا (ع) را با تجلیل و احترام بخراسان بیاورند. این هیئت وقتی بمدینه آمدند، حضرت رضا (ع) از آمدن بخراسان امتناع ورزیدند، ولی آنها گفتند ما مأمور هستیم و چاره جز تشریف فرمائی! نیست.

از این رو آن امام عالی مقام که بزرگ دودمان پیغمبر (ص) و چشم و چراغ اهل مدینه بود! و همه بوجود او مفتخر بودند، و خود حضرت نیز اقامت در مدینه و کنار قبر جدش رسول خدا را از هر جای دیگر مناسب تر میدانست، ناگزیر تن بسفر ایران داد و از راه بصره به بغداد و از آنجا بایران تشریف آورد، سپس از راه قم و ری قدم بچاک خراسان نهاد.

ایران آن روز مانند سایر نقاط امپراطوری بزرگ اسلامی، بمصداق **الناس علی دین ملوکهم** همه سنی مذهب بودند، و در هر ایالتی تعداد شیعیان بسیار اندک، و حتی در بعضی از نقاط از شیعه خبری نبود تنها ایران و عراق مرکز دوستان اهل بیت بود، که در این سفر نیز تحت کنترل عمال مأمون قرار داشتند، و از تماس علنی با حضرت رضا علیه السلام ممنوع بودند. هنگامیکه امام هشتم اول بهج وارد بازار نیشابور شهر تاریخی و با عظمت ایران شدند، از هجوم علما، محدثین، نویسندگان، و سایر طبقات رستخیز عظیمی بوجود آمد، چنان غوغائی برپا شد و احساسات مردم و فشار جمعیت بقدری زیاد بود، که ظهر گذشت ولی هنوز موکب حضرت از بازار عبور نکرده بود! همه میخواستند فرزند پیغمبر، و علی و یاد بود امام حسین و امامان عالی مقام عترت پاک پیغمبر و شخصیت بی نظیر علمی عصر را به بینند، و از نزدیک رخسار زیبای آن سلاله نبوت را مشاهده کنند. اینان همه اهل تسنن بودند، و مانند ما شیعیان آنحضرت را امام معصوم نمیدانستند.

باین وصف بعد از آنکه بخواش ابوزرعه و محمد بن مسلم طوسی دو تن از مراجع

بزرگ علمای خراسان، حضرت برقع راز رخسار مبارك ببيكسوزدوآن روی پر نور را بمردم نشان داد، شور و هیجانی از بینندگان پیاخواست بعضی بی اختیار میگریستند، و جمعی ناله میکردند عده ای جامه بر تن دریدند، و برخی خود را بخاك افکندند، و آنها که نزدیک بودند، تنگ و ركاب مرکوب حضرت را میبوسیدند ... !

بدینگونه امام هشتم از شهرهای ایران گذشت تا بمرور رسیدند، و بلافاصله باصرار مأمون با کمال بی میلی، منصب ولایتمهدی را پذیرفت مأمون که میپنداشت با ولایتمهدی کار حضرت تمام میشود، نتیجه معکوس گرفت. زیر امعجزات و خوارق عادات، و پاسخ مسائل دانشمندان که از آن حضرت صادر گشت، بکلی مأمون را در گون ساخت یکی از امور بسیار جالبی که با ابتکار مأمون آغازولی بزبان او در محضر حضرت رضاتمام شد، مجلسی بود که مأمون با احضار رؤسای ادیان ومذاهب وفلاسفه ودانشمندان عصر برای مذاکره و مناظره با حضرت رضاتشکیل داد، که بفرموده خود حضرت، مأمون میخواست بوسیله فلسفه واطبا، ورؤسای مذاهب دیگر، حضرت در پاسخ آنها فرو بماند، وخطر وجود او، مأمون را بیشتر ناراحت نسازد.

ولی در این مجلس بزرگ وبی نظیر که باشکوه وجلال هر چه بیشتر باحضور خود مأمون وامرای لشکری وکشوری و علمای تمام مذاهب تشکیل یافته بود، حضرت رضا علیه السلام، پاسخ تمام سؤالات جائلیق بزرگ علمای نصارا، رأس الجالوت پیشوای علمای یهود، هر بذا کبر رئیس زردشتیان، وبزرگ علمای هند، عمران صابی، سرآمد فرقه صابئیان، سلیمان مروزی فیلسوف خراسان، وعلی بن محمد بن الجهم دانشمند معروف را دادند، وهمه از پاسخ سؤالات حضرت درماندند و اعتراف بمقام آسمانی حضرت نمودند، ودر پیشگاهش زانوی عجز بزمین زدند. بعضی از آنها مسلمان شدند، و بقیه سکوت نمودند و بدینگونه مجلس پایان یافت.

علم و حلم

پنجمبر اکرم (ص) میفرماید .

والدی نفسی ببیده ما جمع شیء الی شیء افضل من حلم الی علم

: بخدائی که جان من در دست اوست توأم شدن « علم ودانش » با « تحمل

و بردباری » از توأم شدن هر چیز دیگری بهتر است .